

# فاشیسم

## کابوس یا واقعیت؟

تحلیل کلی از وضعیت سیاسی کشور و نگاهی به چشم انداز آن



نگاهی گذرا به احزاب و سازمانهای سیاسی

”راه کارگر“

آذر ۱۳۵۸

بخش اعظم تاریخ پنجاه سال گذشته، کشور ما، تاریخ یک دیکتاتوری  
اختناق‌ی و حشمت‌بار بوده است. در جنگال این دیکتاتوری اختناق‌ی شوم، تحزب  
سیاسی معنایی نداشت. و حز در دوره، فترت دوازده ساله ( میان ۱۳۲۰ تا  
کودتای امریکایی مرداد ۱۳۳۲). احزاب و سازمانهای سیاسی در صحنه  
سیاست این کشور نقش قابل توجهی نداشته‌اند. بعد از واژگونی هردیکتاتوری  
اختناق‌ی، مبارزه، طبقاتی بلافاصله نمی‌تواند در سازمان‌بندی و تحزب سیاسی  
دقیق، خود را جلوه‌گر سارده. معمولاً بلافاصله بعد از واژگونی دیکتاتوری،  
حزاب و دستجات رنگارنگی چون روبین قارچ بعد از یک بارش، پدیدار  
می‌شوند. این نوع احزاب و دستجات معمولاً با طبقات اجتماعی، پیوندی  
ارگانیک ندارند. لیکن نمی‌توان گفت مستقل از تمایلات طبقات و اقشار اجتماعی،  
یا دست کم بخشهایی از هر طبقه موجودیت یافته‌اند. گوناگونی و تعدد  
چشم‌گیر این نوع احزاب و دستجات از سویی بی‌انگیز آن است که از طریق  
این احزاب مستقیماً نمی‌توان به تمایلات تاریخی طبقات و اقشار مربوط به  
آنها دست یافت و از سوی دیگر نشان می‌دهد که طبقات و اقشار اجتماعی در  
فرآیند یک ستیز سیاسی صریح به هویت اجتماعی و تاریخی خود دست  
نیافته‌اند و هنوز مرزهای روشن "ما" و "آنها" را بدرستی نمی‌شناسند.  
توجه به این واقعیت در ارزیابی نقش و وابستگی طبقاتی احزاب و  
سازمانهای سیاسی در مقطع کنونی تاریخ کشور ما، اهمیت حیاتی دارد. سیاست  
در ایران هنوز تازه ( ولی البته با گامهای شناختن ) به سوی تحزب حرکت

می‌کند. یکپارچگی توده‌های متحدیده و به جان آمده از فشار دیکتاتوری، بلافاصله بعد از قیام بهمن ماه ترک برداشت، یاره پاره شد و بتدریج به اردوهای متخاصم تفسیم می‌گردد. آرایش جنگی برای یک انقلاب واقعی، مردم ما تازه شروع کرده‌اند به شناختن "کوره راه‌های تفکیک"، روحانیت که در روزهای انقلاب با شعار "همه باهم"، توده‌های کارد به استخوان رسیده را علیه دیکتاتوری می‌سورانید، بعد از قیام با همین شعار خود، بی‌آنکه خود بخواهد، شکاف میان توده‌ها و سازمان‌بندی سیاسی را سباب بخشید. توده‌های زحمتکش دریافند و در می‌یابند که شعار "همه باهم" روحانیت به معنای "همه باهم در خدمت مقاصد روحانیت" است. آنها بتدریج در می‌یابند، که فریب خورده‌اند و هر چند برای فرار از جهنم رنج و عذاب و شکنجه و حسرت گذشته، آماده‌اند حتی تا پشت "کوه قاف" له له زبان بدوند؛ اما دیگر نمی‌خواهند خود را در جهنمی دیگر باز یابند. قیام بهمن ماه "آغازی بزرگ" برای زحمتکشان ایران بود. آنها شروع به شناختن هویت تاریخی و طبقاتی خود کرده‌اند. در پی آنند که خویشاوندان، متحدان، مخالفان و دشمنان خود را باز شناسند این "آغاز بزرگی" است، ولی در عین حال هنوز "آغاز" است و راهی طولانی در پیش. تاریخ این پی جویی (تاریخ شناختن خویشاوندان، متحدان، مخالفان و دشمنان)، تاریخ تشکل احزاب سیاسی و تاریخ پیوستن به دو اردوی اصلی انقلاب و ضد انقلاب است. در کشور ما این تاریخ هنوز باید نوشته شود. همان طور که زحمتکشان ایران و در صف مقدم آنها پرولتاریای قهرمان به سوی تحزب می‌گرایند، طبقات حاکم نیز به سرعت سازمانها و احزاب خود را به وجود می‌آورند. در دورهٔ دیکتاتوری اختناقی، طبقات حاکم برای پاسداری از منافع خود به حزب و سازمان سیاسی چندان نیازی نداشتند. احزابی که در گذشته به وسیلهٔ دیکتاتوری علم شدند، نقش حزب سیاسی به مفهوم واقعی کلمه را نداشتند و همان طور که خود دیکتاتور به هنگام اعلام

"حزب رستاخیز" در اسفند ۵۳ اعتراف کرد، همه آنها احزاب "شاه ساخته" بودند و نقشهای هر کدام به وسیله دیکتاتوری تعیین شده بود. اما بعد از قیام بیستم ماه که توده‌ها دیگر به شکل سابق تن به دیکتاتوری اختناقی نمی‌دهند، پاسداری از بهره‌کشی سرمایه‌داری، نمی‌تواند به شیوه‌های سابق باشد. از این رو طبقات حاکم با شتاب در پی سازمان دادن احزاب سیاسی هستند تا بتوانند در شرایط بحرانی جدید، بهره‌کشی سرمایه و وابسته را تجدید سازمان بدهند. احزاب بورژوایی در جامعه سرمایه‌داری از یک سو وظیفه دارند سهم هر یک از نیروهای درون بلوک قدرت را تعیین کنند؛ و از این لحاظ احزاب بورژوایی، مبارزه درون جبهه سرمایه را، با توجه به وضعیت جبهه انقلاب و با به حساب آوردن توفیق و نقش هر کدام از نیروهای درون بلوک قدرت در مهار کردن نیروی انقلابی، تنظیم می‌کنند؛ و از سوی دیگر با تمام نیرو تلاش می‌کنند از گسترش همزونی پرولتاریا در اردوی انقلاب جلوگیری کنند و نیروهای انقلاب را از قدرت سیاسی دور نگه دارند. همان گونه که سازمان بندی اردوی زحمتکشان در ایران ما تازه آغاز می‌گردد، سازمان بندی اردوی ضد انقلاب نیز تازه شروع شده است. لیکن نباید این واقعیت را نادیده گرفت که آهنگ حزب در اردوی ضد انقلاب شتابان‌تر از اردوی انقلاب است. این حقیقت تلخ از آنجا ریشه می‌گیرد که آنها از قدرت تحرک طبقاتی بیشتری برخوردارند و آسانی می‌توانند از سنتهای ریشه‌دار جامعه بهره برداری کنند، فرهنگ طبقاتی کهن سال و ارتجاعی به واسطه عدم آگاهی و تشکل توده‌های زحمتکش، هنوز تأثیر فراوانی بر خلق ما دارد و مهمتر از همه اینکه قدرت سیاسی را در دست دارند و از تمام امکانات سیاسی، مادی و حکومتی برای متشکل ساختن خود و پراکندن بذر نفاق و پریشانی در اردوی انقلاب بهره‌مند می‌شوند. پرولتاریا و زحمتکشان ایران برای ارتقاء به سطح تشکل انقلابی مستقل ناگزیرند از یک پلکان برقی استفاده کنند که به پایین حرکت می‌کند. باید چنان شتابان از پلکان بالا رفت که علاوه بر جبران

حرکت معکوس آن ، در کمترین فرصت ، به سطح تشکل انقلابی مستقل نیز دست یافت .

گذشته از ویژگی های مسئله تحزب در مقطع کنونی تاریخ ما ، توجه به یک اصل دیگر دربارهٔ تحزب ضرورت حیاتی دارد . مارکس در "هیجدهم برومرلوئی بناپارت" می نویسد: " . . . نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دموکراسی ، دکاندار یا مفتون دکانداران هستند . اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش می توانند از زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند ، عاملی که آنها را به نمایندگان خرده بورژوا بدل می سازد ، این است که مغز آنها نمی تواند از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست ، فراتر رود و بدین جهت در زمینهٔ تئوریک به همان مسائلی و همان راه حل هایی می رسند ، که خرده بورژوا به حکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود ، در زمینهٔ پراتیک به آن می رسد . به طور کلی رابطهٔ نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه یا خود طبقه ای که نمایندگی آن را دارند نیز به همین منوال است ، " اما به نظر می رسد که بعضی از پیروان مارکس درک درستی از این اصل ندارند . رابطهٔ طبقه و گروه اجتماعی با "نمایندگان سیاسی و ادبی آن" به هیچ وجه با نخی که عروسکهای خیمه شب بازی را به پشت صحنه مرتبط می کند ، تشابه ندارد . احزاب و سازمانهای سیاسی تمایلات و منافع طبقات و گروههای اجتماعی مربوطه را بیان می کنند ، در این حقیقت تردیدی وجود ندارد ؛ ولی اولاً " این تمایلات و منافع را در فضای بین سیارات بیان نمی کنند و در برابر طبقه و گروه اجتماعی خاصی بیان می کنند ، ثانیاً " بسته به اینکه طبقه و گروه اجتماعی پایه تا چه حد فشرده و از لحاظ آگاهی "طبقه برای خود" باشد ، چگونگی نمایندگی فرق می کند ؛ ثالثاً " بسته به اینکه شرایط کلی مبارزهٔ طبقاتی در چه وضعی باشد ، چگونگی نمایندگی متفاوت است . در مورد اول باید گفت درست است که گروههای اجتماعی در احزاب و سازمانهای سیاسی خود را بیان می کنند و هر سازمان معمولاً " بیانگر

منافع یک گروه اجتماعی و تنها یک گروه اجتماعی است" لیکن تحت شرایط معینی احزاب معینی درست تا آنجا نماینده" گروه اجتماعی واحدی هستند که وظیفه" ایجاد موازنه و داوری میان منافع گروه خود و گروههای دیگر را انجام می دهند و با رضایت و باوری گروههای متحد - اگر نگوییم با رضایت گروههایی که مشخصا" دشمن هستند - در تأمین گسترش گروهی که نماینده اش می باشند ، موفق می شوند. ( ۱ ) مثلا " سازمان سیاسی خرده بورژوازی بسته به اینکه در رابطه با کدام طبقه و گروه اجتماعی نمایندگی خرده بورژوازی را به عهده دارد ، دارای خصصتهای متفاوتی خواهد بود : خرده بورژوازی در یک دوره" امیدوار کننده و با در یک دوره" خطرناک که پرولتاریا بنیان مالکیت را مورد حمله قرار می دهد گرایش به نزدیکی با بورژوازی دارد و طبعاً" سازمانی که نماینده" این گرایش خرده بورژوازی در چنین مقطعی باشد با سازمانی که می خواهد اتحاد و یا ائتلاف خرده بورژوازی را با پرولتاریای انقلابی تحقق بخشد خصصتهای یکسانی نخواهد داشت . در مورد دوم می توان گفت که نمایندگی در مورد طبقه یا گروهی که فشردهگی و آگاهی بیشتری دارد معنای دقیق تری پیدا می کند . مثلا " یک سازمان بیابگر منافع دهقانان مانند یک سازمان بیابگر منافع کارگران ، گروه پایه" خود را نمایندگی نمی کند ؛ دهقانان معمولا" نمی توانند به طبقه" برای خود تبدیل شوند از این رو آنها که منافع دهقانان را بیان می کنند ( اگر اصطلاح مارکس را در " هیجدهم برومر" به کار ببریم ) بر آنها حکومت هم می کنند ، در حالی طبقه" کارگر توانایی تشکل سیاسی مستقل را دارد و بعلاوه در دوره ای ظاهری می شود که فعالیت سیاسی ، حق هر فرد و هر شهروند جامعه" سرمایه داری تلقی می گردد . از این رو پرولتاریا می تواند " نمایندگان سیاسی و ادبی" خود را حتی از درون خود بیرون بدهد . پس نمی گذارد نمایندگی به قیمومت تبدیل شود . در این مورد مثلا" می توان بر تفاوت های نمایندگی طبقه کارگر و بورژوازی دقیق شد ، بورژوازی از فرهنگ مسلط جامعه بهره مند است و در یک جامعه" سرمایه داری

امکانات بسیجی فراوانی در اختیار دارد در حالی که پرولتاریا از سوی باید فرهنگ مسلط را کنار برند و خود را از سیطره آن‌رهای بخشد و از سوی دیگر فرهنگ نویی ایجاد کند. بعلاوه بورژوازی در عین حال که از منافع طبقاتی خود در برابر طبقات متخاصم دفاع می‌کند، لیکن هرگز نمی‌تواند اختلاف منافع درونی خود را از بین ببرد (منافع طبقه بورژوازی بدون تضاد منافع بخشهای درونی آن قابل درک نیست)، در حالی که پرولتاریا فقط در صورتی می‌تواند منافع طبقاتی مشخص در برابر طبقات متخاصم داشته باشد که تضاد منافع درونی خود را از بین ببرد (پرولتاریا در درون خود تضاد منافع بنیادی ندارد). از این رو طبیعی است که مسئله نمایندگی در مورد این دو طبقه، تفاوت‌های زیادی داشته باشد. اما در مورد سوم، باید به این حقیقت توجه داشت که در دوره‌های بحرانی و آرامش، نمایندگی معنای یکسانی ندارد. در دوره آرامش کل یک طبقه به سیاست‌گرایی ندارد، بلکه آگاهترین بخشهای آن، سیاست‌گرا هستند. این اصل در مورد طبقات پایین و زیر سلطه بیشتر صحت دارد تا در مورد طبقات مسلط و بالا. در دوره‌های آرامش یک سازمان سیاسی معمولاً "نماینده" بخش سیاست‌گرای طبقه مربوطه است. مثلاً "طبقه" کارگر در دوره‌های آرامش، ضرورتاً "از سازمان انقلابی خود، یعنی حزب کمونیست کاملاً" تبعیت نمی‌کند، بلکه آگاهترین و پیشروترین عناصر این طبقه در حزب کمونیست گرد می‌آیند و از طریق این عناصر پیشروترین بخش طبقه کارگر پیوند خود را با حزب تحقق می‌بخشد. ممکن است نفوذ یک حزب سوسیال‌دموکرات در مبارزات اقتصادی طبقه کارگر، نیرومندتر از حزب کمونیست باشد. ولی این نفوذ، دلیل کارگری بودن حزب سوسیال‌دموکرات نیست، هر چند که ممکن است دلیل ضعف سازماندهی حزب کمونیست باشد. معمولاً "در دوره‌های توفانی خصلت و پایگاه طبقاتی احزاب صریح تراز دوره‌های آرامش نمایان می‌گردد. خلاصه اینکه احزاب سیاسی در عین حال که تمایلات طبقات و گروه‌های اجتماعی مربوطه را بیان می‌دارند،

از قانونمندی حاکم بر صحنه سیاست نیز تبعیت می کنند. بنابراین در توضیح  
خصلت، ماهیت و ساختمان احزاب سیاسی بایستی به قوانین خاص حاکم بر  
صحنه سیاست مورد توجه قرار گیرد.

در کشورهایی که مبارزه سیاسی به صورت تشکل سازمانی، سنت پایداری  
نداشته باشند، معمولاً "طیف بندی روشن در مبارزه سازمانهای سیاسی به  
چشم نمی خورد. در این موارد ممکن است یک حزب، نماینده طبقه یا گروه  
اجتماعی واحدی نباشد. بلکه گرایشات قشرها و طبقات متعددی در خط مشی  
یک حزب متجلی گردد و یا ممکن است احزاب متعددی در واقع شاخه های  
مختلف یک حزب "ارگانیک واحد" باشند. مسلم است که این وضع نمی تواند  
مدت زیادی دوام بیاورد و مرزبندی بین منافع طبقات و گروههای مختلف  
اجتماعی، احزاب و سازمانهای را از این وضع بیرون می آورد. می توان دید  
که در کشور ما اکنون چنین وضعی حاکم است. به طور قطع نمی توان گفت که  
مثلاً "حزب جمهوری اسلامی" فقط حزب خرده بورژوازی سنتی است. نکته  
آخر اینکه تنها از برنامه یا منشأ طبقاتی گذرها، با خط مشی عملی یک  
حزب و یا حتی از توده هواداران آن نمی توان به ماهیت طبقاتی آن پی برد.  
بلکه مجموعه عوامل فوق می تواند خصلت و ماهیت طبقاتی حزبی را روشن  
سازد.

با در نظر گرفتن ملاحظات بالا نگاهی کوتاه به احزاب مهم کشور  
می اندازیم. در بالا گفتیم که در نتیجه اختناق طولانی، در کشور ما مبارزه  
طبقاتی به صورت مبارزه سیاسی - سازمانی جلوه گر نمی شود مدتها طول  
خواهد کشید که هر کدام از طبقات و گروههای اجتماعی، سازمان سیاسی  
ارگانیک خود را باز یابند و ایجاد کنند. از این رو، سازمانها و احزاب وابسته  
به اینکه، تلاش می کنند با کدام طبقات و گروههای اجتماعی نزدیک شوند و  
آنها را در کدام جهت بسیج کنند، در نظر می گیریم. این نوع تقسیم بندی  
تأکید بر اداره گردانندگان احزاب نیست، بلکه تأکید بر سستی پیوند احزاب



و طبقات اجتماعی، دست کم در شرایط امروز کشور ما است:

۱- احزاب و سازمانهایی که پایگاه بورژوازی دارند:

در بالا گفتیم که در نتیجه انقلاب ۵۷، بورژوازی انحصاری، تسلط سیاسی خود را بر ماشین دولت سرمایه‌داری از دست داد، و بعد از قیام بهمن‌ماه در صحنه سیاست حضور علنی ندارد. و گفتیم که بورژوازی لیبرال وارد بلوک قدرت گردید و فرآیند نزدیکی و حتی یکپارچگی میان بورژوازی انحصاری و متوسط آغاز گردید، این بدان معنی نیست که بورژوازی متوسط و انحصاری دیگر تضاد منافی در میان خود ندارند. به نظر ما چنین تضاد منافی هم اکنون وجود دارد و در آینده نیز کاملاً از میان نخواهد رفت. دو عامل این نزدیکی را موجب می‌گردد: خطر پرولتا و زحمتکشان که با انقلاب به بیداری بررگی دست یافته‌اند؛ درهم ریختن اقتدار حکومتی بورژوازی انحصاری که دیگر نمی‌تواند بورژوازی متوسط را زیر فشار قرار بدهد و بنابراین بناگرم با آن متحد می‌شود. نزدیکی دو بخش بورژوازی و عدم امکان حضور علنی و مستقیم بورژوازی انحصاری (دست کم در شرایط امروزی) در صحنه سیاست، موجب می‌شود که این دو از طریق سازمانها و احزاب واحدی، منافع خود را پاسداری کنند و سازمان بدهند. بدیهی است که این سازمانها، سازمانهای بورژوازی لیبرال هستند و فقط با عنوان سازمانهای بورژوازی لیبرال، که در فضای بحرانی و انقلابی ایران مجاز می‌باشد، می‌توانند به موجودیت خود ادامه بدهند. لیکن بی‌تردید در پشت تابلوی آنها می‌توان منافع بورژوازی انحصاری را نیز باز شناخت. نزدیکی بورژوازی لیبرال با بورژوازی انحصاری مخصوصاً از هنگامی که روحانیت آشکارا موضع سلطه جویانه‌ای در درون بلوک قدرت در پیش گرفت، شتاب پیدا کرده است. بورژوازی می‌داند که در صحنه سیاست امروز ایران، برای موفقیت باید یک حامی روحانی عالی‌قدر داشت. از این رو در تلاش است که خود را زیر چتر حفاظتی یکی از مراجع تقلید قرار دهد. دو حزبی که مشخص تراز همه پایگاه

بورژوازی دارند " حزب جمهوری خلق مسلمان " و " جبهه ملی ایران " هستند. " حزب جمهوری خلق مسلمان " از میان این دو از تحرک و نفوذ بیشتری برخوردار است. گرچه این حزب تازه به وجود آمده است و هیچ سنت سیاسی مشخصی در پشت سر ندارد ولی به علت برخورداری از حمایت مستقیم آیه‌الله شریعتمداری و نیز به علت پایگاهی که در آذربایجان دارد، از نیروی سیاسی قابل توجهی برخوردار است. برنامه این حزب مشخص نیست و در تاکتیکهای خود گسناخته‌ترین فرصت طلبی را به نمایش گذاشته است. این حزب طی فعالیت کوتاه خود صریح‌ترین نمونه ماکیاولیسم بوده است. از این رو، دروازه حزب تقریبا به روی تمام عناصر مخالف رژیم اسلامی آیه‌الله خمینی باز است و البته مخالفینی که انقلابی نباشند، حزب جمهوری اسلامی حتی پاره‌ای از عناصر لیبرال خرده بورژوا را نیز به صفوف خود نپذیرفته است. در منطق این حزب برای رسیدن به هدف هر کاری مجاز است. پایگاه نسبتا قابل توجه این حزب در آذربایجان (عمدتا آذربایجان شرقی) قدرت مانور زیادی به آن می‌دهد. و حمایت مستقیم آیه‌الله شریعتمداری آن را در برابر حملات گروههای ضربت روحانیت مسلط مصون می‌دارد. مسئله ملی در آذربایجان، که اینک محتوای اجتماعی خود را از دست داده است، به شکل مسخ شده‌ای در قدرت این حزب امکان تجلی می‌یابد. از این رو می‌توان حزب جمهوری خلق مسلمان را حزب آذربایجانیها نامید. هنگامی که مسئله ملی از محتوای طبقاتی خود تهی گردد، به حربه‌ای در دست فرصت طلبان تبدیل می‌گردد و عم‌انگیز است که سنت انقلابی خلق آذربایجان امکان بروز پیدا نمی‌کند و کاریکاتور خنده‌داری بجای آن جلوه‌گری می‌کند. بورژوازی همه چیز را به پستی می‌کشاند و این بار سنت انقلابی خلق را به احساس خاص طلبی (پارتی کولاریزم) منطقه‌ای تبدیل می‌کند و از آن همچون حربه‌ای در جهت مقاصد خود استفاده می‌کند. حزب جمهوری خلق مسلمان، حزب آذربایجانی‌هاست؛ اما نه حزب خلق آذربایجان،

بلکه حزب بورژوازی برای آذربایجان . بورژوازی از هم اکنون برای روزی که روحانیت مسلط ، قدرتش را از دست بدهد و موجودیت مذهب به خطر بیفتد ، در این حزب سرمایه گذاری می کند .

سازماندهندگان این حزب می خواهد زیر حمایت مذهب ، از زندگی عرفی ( البته به روایت بورژوازی ) دفاع کنند . این یکی از مهم ترین تاکتیکهای آنهاست : آنها از این طریق می توانند حمایت قشرهای میانی جامعه را که از سنت گرایی روحانیت مسلط به وحشت افتاده اند ، به سوی خود جلب کنند .

جبهه ملی ایران ، هنوز هم تنها تشکیلات کلاسیک بورژوازی لیبرال ایران است . این حزب به دلیل اینکه در یک کشور بحران زده ، که توده های رنج دیده و ستیزه جو به آسانی تن به سلطه سرمایه نمی دهند ، نوعی سوسیال دموکراسی را تبلیغ می کند . جبهه ملی خود را میراث دار سنت ضد امپریالیستی بورژوازی ملی ایران می داند و بسیاری از رهبران کنونی حزب در گذشته از مبارزان ضد امپریالیستی بورژوازی ملی ایران بوده اند ، که زیر رهبری دکتر مصدق تحقق می یافت . جبهه ملی هنوز هم افتخار می کند که مصدق بنیانگذار آن بوده است . ولی اگر در شرایط آن روز جامعه ما دکتر مصدق مظهر مبارزه ضد امپریالیستی بورژوازی ملی بود ، در شرایط امروز نه بورژوازی دیگر " ملی " است و نه جبهه ملی قصد مبارزه با امپریالیسم را دارد . در شرایط کنونی کشور که " عرف گرایی " بی ارج شده است ، بورژوازی ملی تحرک قابل ملاحظه ای ندارد ، تجدید سازمانهای متعدد در چند ماه گذشته نتوانسته است این حزب را از حالت کرختی بیرون بیاورد . هر چند در مورد جبهه ملی نمی توان مانند حزب جمهوری خلق مسلمان از ماکیاولیسم صریح اسم برد ، ولیکن تردیدی وجود ندارد که بورژوازی لیبرال برای رسیدن به هدفهای خود از همه تاکتیکهای ممکن استفاده خواهد کرد . رهبران جبهه ملی بیش از همه به اقتضای میانی جامعه و مخصوصاً " خرده بورژوازی جدید چشم دوخته اند

ومی خواهند از طریق جلب این اقشار، برای خود پایگاه نودهای ایجاد کنند. (۲)

رهبران جبهه ملی هر اشتباهی بکنند، هرگز این اشتباه را نمی‌کنند که با نیروهای چپ ایران نزدیک شوند. آنها به روشن‌ترین شکلی منافع طبقاتی بورژوازی را در برابر خطر اعماق بیان می‌کنند. بررسی برنامه و خط مشی و ردیابی دقیق تاکتیکهای جبهه ملی می‌تواند بهترین سند درستی این ادعای ما باشد که بورژوازی متوسط ایران دیگر ضد امپریالیست نیست و بیش از همه از خطر پرولتاریا هراسان است، رهبران جبهه ملی در حالی که همیشه با گشاده‌رویی خاص لیبرالها و با بردباری خاص پیرمردان با نیروهای مختلف برخورد می‌کنند، ولی هرگز فراموش نمی‌کنند که به نیروهای چپ انقلابی حمله کنند. گشاده‌رویی لیبرالها در روبرویی با خطر پرولتاریا و زحمتکشان به اخم موقرانهای تبدیل می‌شود.

از هم اکنون نمی‌توان گفت کدامیک از این دو تشکیلات، به صورت تشکیلات اصلی و رسمی بورژوازی در خواهد آمد. عوامل متعددی در این مورد عمل می‌کنند که پیش بینی نتیجه آنها به آسانی ممکن نیست. ولی یک حقیقت را نمی‌توان نادیده گرفت: این هر دو تشکیلات فعلاً "همکاری نزدیکی باهم دارند و احتمالاً" در آینده نزدیک‌تر خواهند شد.

۲- احزاب و سازمانهایی که خرده بورژوازی سنتی را بسیج می‌کنند:

با این عنوان سازمانها و احزابی را در نظر داریم که در صفوف خود بیش از همه خرده بورژوازی سنتی را جا داده‌اند ولیکن در خدمت منافع تاریخی خرده بورژوازی سنتی نیستند. خرده بورژوازی سنتی آن قشر از جامعه ماست که زیر پرورش سرمایه بزرگ از هستی ساقط شده است و چون نمی‌تواند با وجود سرمایه‌داری به موجودیت خود ادامه دهد، دفاع از خود را در دفاع از جامعه پیش از سرمایه‌داری می‌بیند، ولی از آنجا که بک طبقه لگدمال شده و از طرف سرمایه بزرگ وابسته زیر فشار و ستم می‌باشد، گرایشات تساوی طلبانه‌ای دارد. در بخش پیش راجع به روابط روحانیت و خرده -

بورژوازی سنتی توضیح کافی داده شده است .

سنت‌گرایی خرده‌بورژوازی و روحانیت محتوای اجتماعی واحدی ندارد . همین مسئله در مورد احزابی که از طریق تکیه بر آیین‌های سنتی مذهب ، در پی بسیج خرده‌بورژوازی سنتی هستند ، صادق است . اگر سنت‌گرایی را بدون محتوای اجتماعی در نظر بگیریم تردیدی نیست که این نوع احزاب و دستجات سازمانهای ارگانیک خرده‌بورژوازی سنتی هستند ، ولی اگر محتوای اجتماعی سنت‌گرایی بسیاری از این سازمانها را در برابر محتوای اجتماعی سنت‌گرایی خرده‌بورژوازی قرار بدهیم ، خواهیم دید که چشم‌اندازهای حرکت آنها باهم یکسان نیست . بی‌توجهی به محتوای سنت‌گرایی ، مسئله نمایندگی سیاسی را در مورد این سازمانهای بی‌معنی می‌سازد . بهترین نمونه این نوع سازمانها حزب جمهوری اسلامی است .

حزب جمهوری اسلامی ، در حال حاضر بزرگترین تشکیلات سیاسی کشور است . این حزب ، سازمان وابسته به روحانیت حاکم است . تردیدی نیست که بسیاری از کادرهای این حزب از صفوف خرده‌بورژوازی سنتی بیرون آمده‌اند . و بنابراین قدرت بسیج آن در میان خرده‌بورژوازی سنتی بسیار زیاد است . حزب جمهوری اسلامی هنوز برنامه ' روشنی ندارد ولی از آنجا که وظیفه ' سازماندهی پایگاه توده‌ای " کاست حکومتی " را به عهده گرفته است ، مسلم است که در جهت تجدید سازمان سرمایه‌داری وابسته حرکت خواهد کرد . خط‌مشی حزب جمهوری اسلامی با مبارزات درون بلوک قدرت و اوضاع کلی اردوی انقلاب ایران پیوند ناگسستنی دارد . اگر مبارزات درون بلوک قدرت کاهش یابد و نیروهای درون آن بتوانند به یک فرمول رئالیستی درباره ' حکومت دست یابند ، حزب جمهوری اسلامی با تمام نیرو از پایگاه توده‌ای خود برای تجدید سازمان سرمایه‌داری استفاده خواهد کرد و حتی اگر مبارزات درون بلوک تورت فروکش نکند ، ولی مبارزات توده‌ها اوج بگیرد ، باز هم حزب جمهوری اسلامی برای سرکوب جنبش انقلابی با سرمایه ' وابسته ، دست

اتحاد خواهد داد. در چند ماه گذشته رهبران این حزب تقریباً " غالب مناطق حساس قدرت سیاسی را در دست داشتند، حزب از امکانات عظیم مالی یک حزب حاکم ( آنهم در یک کشور نفتی ) برخوردار است. ولی هنوز زود است درباره این حزب و ساختمان آن قضاوت بکنیم. حقیقت مسلم آن است که حزب مزبور، سازمان حکومتی " کاست حاکم " است. گردانندگان مجلس خبرگان تقریباً " در دست از این حزب هستند و اکثریت نمایندگان " خبره " به این حزب تعلق دارند. حزب جمهوری اسلامی مدافع سرسخت " ولایت فقیه " و " حکومت الهی " است. این حزب به منظور سازمان دادن نفوذ روحانیت به وجود آمده است ولی اگر روحانیت بخواهد مستقیماً " دولت را اداره کند ( که ظاهراً " در حال حاضر چنین قصدی دارد ) در وظائف این حزب اختلالی به وجود خواهد آمد. اگر روحانیت به عنوان داور نهایی بر فراز ارگانهای مختلف دولت عمل نکند و بخواهد مستقیماً " کارهای اجرایی را به دست گیرد، مسئولیت اشتباهات و شکستهای سیاسی را نیز به گردن گرفته است. دخالت مستقیم در کارهای اجرایی به معنای رو در رو شدن با مردم است و این برای نفوذ روحانیت بسیار خطرناک است؛ چرا که مردم دیگر تردیدی نخواهند داشت که روحانیت بر آنها حکومت می کند و آن را مسئول بدبختی های خود خواهند شمرد. در چنین اوضاعی وظیفه حزب جمهوری اسلامی، که دفاع از اعتبار روحانیت و سازمان دادن نفوذ آن است، بسیار سخت خواهد بود. حزب جمهوری اسلامی تندترین سیاست و موضع گیریها را علیه چپ انقلابی دارد. خط مشی این حزب یک خط مشی کاملاً " ضد کمونیستی است و برای حمله به چپ از هیچ چیز فرو گذاری نمی کند. ماکیاولیسم این حزب، ماکیاولیسم حکومتگران است. این حزب حضور احزاب دیگر را تحمل نمی کند و اگر امکان پیدا کند ترجیح می دهد یک حزب " فراگیر " باشد. ولی گمان نمی رود چنین امکانی را به دست آورد. علاوه بر حزب جمهوری اسلامی احزاب و سازمانهای متعددی وجود دارند که تقریباً " غالب

آنها همان نقش این حزب را بازی می‌کنند ولیکن از لحاظ سازماندهی و انسجام با این حزب قابل مقایسه نیستند. بسیاری از این سازمانها را نمی‌توان به معنای دقیق کلمه سازمان سیاسی نامید بلکه غالبشان سازمانهای ضربتی هستند که برای سرکوبی نیروهای انقلابی تشکیل و سازمان یافته‌اند.

حزب فدائیان اسلام، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و سازمانهای مشابه از این قبیل هستند. بدرستی نمی‌توان میان این سازمانها مرزبندی کرد، چرا که غالبا "به همدیگر وابسته‌اند و حتی می‌توان گفت شاخه‌های مختلف یک حزب واحد هستند. شاید این سازمانها در آینده فشرده‌تر شوند و تشکیلات واحدی را بسازند. ولی فعلا" تا شکل‌گیری قطعی، راه درازی در پیش است. پاره‌ای از این سازمانها خصلت خرده بورژوازی سنتی را بیشتر از دیگران نشان می‌دهند مثلا "حزب فدائیان اسلام بیشتر از حزب جمهوری اسلامی به روحیات خرده بورژوازی سنتی تکیه دارد ولیکن به طور کلی نمی‌توان تمایز روشنی میان آنها قابل شد.

۳- احزاب و سازمانهایی که نماینده خرده بورژوازی جدید هستند:

خرده بورژوازی جدید، بعد از قیام پر تحرک ترین بخش لایه‌های متوسط جامعه بوده است و بر خلاف خرده بورژوازی سنتی که به جهت حمایت از جمهوری اسلامی برخاسته و آن را حکومت خود می‌داند، این بخش در مجموع با جمهوری اسلامی موافق نیست. مخالفت خرده بورژوازی جدید را با جمهوری اسلامی باید در چند عامل زیر جستجو کرد: بحران اقتصادی ادامه دارد و به واسطه فلج شدن تولید، آهنگ تورم شتاب برداشته است. و خرده بورژوازی جدید (و مخصوصا" آن بخش که درآمد خود را به صورت حقوق ثابت دریافت می‌کند) بیش از گروههای دیگر از این وضع متضرر می‌گردد. قدرت خرید پول در یکسال گذشته نصف شده است. بعلاوه سنت‌گرایی خرده‌بورژوازی سنتی و روحانیت، محدودینهایی برای زندگی عرفی ایجاد کرده است. و خرده بورژوازی جدید در شرایط امروز جامعه ما، به

شدت از گسترش سنت‌گرایی بیزار است. از این گذشته خرده‌بورژوازی جدید بدلیل نقش خود در سازمان اجتماعی کار، یک گروه اجتماعی پراکنده نیست و بنابراین توانایی سیاست‌گرایی قابل ملاحظه‌ای دارد و یا دست‌کم نسبت به گروه‌های دیگر میانی در مورد سیاست‌گرایی مستعدتر است. مجموع این عوامل، خرده‌بورژوازی جدید را در صحنه سیاست نه ماه گذشته کشور، یک قشر اجتماعی پر تحرک کرده است.

اگر خرده‌بورژوازی سنتی از یک نظام ارزشی منجمد برخوردار است و اگر سنت‌گرایی تجسم یک فرهنگ جا افتاده قدیمی است، خرده‌بورژوازی جدید از لحاظ فرهنگی تخلخل زیادی دارد. و می‌توان گفت که از لحاظ فرهنگی و نظام ارزشی النقطی‌ترین گروه اجتماعی کشور است. این قشر در معرض تأثیرگذاری فرهنگ سرمایه‌داری است، در حالی که بنا به موقعیت خود نتوانسته کاملاً "فرهنگ سنتی و نظام ارزشی جامعه" فئودالی را دور بریزد. بنابراین تنوع بینش و عقیده در مورد این لایه‌های اجتماعی بیش از لایه‌های دیگر مطرح است. قشری که بالاترین لایه‌هایش از تحولات مد زون‌های پاریس تأثیر می‌پذیرد و پایین‌ترین لایه‌هایش برای جلوگیری از چشم زخم به تعویذ و چشم‌گوسفند قربانی پناه می‌برد، نمی‌تواند از نظام ارزشی واحد و منسجمی برخوردار باشد. این روانشناسی اجتماعی و تنوع در نظام ارزشی نمی‌تواند در موضع‌گیری‌های سیاسی خود را نشان ندهد. به این جهت می‌بینیم که متنوع‌ترین و ناپایدارترین موضع‌گیری‌های سیاسی معمولاً "باین قشر اجتماعی تعلق دارد. رخنه‌های لایه‌های خرده‌بورژوازی جدید گاه سازمان‌هایی را که در وابستگی آنها به خرده‌بورژوازی سنتی تردیدی وجود ندارد، دچار نوسان می‌کند و یا حتی از درون متلاشی می‌سازد. در حال حاضر سازمان‌هایی وجود دارند که بنحوی فعال‌نگرانی این لایه‌های اجتماعی را در برابر تهاجمات روحانیت حاکم بیان می‌کنند. بهترین نمونه این سازمان‌ها "جبهه دموکراتیک ملی" است که سعی می‌کند خود را به



جنبه‌های برای نزدیکی و وحدت سازمانهای چپ تبدیل سازد، ولی نقش همین تلاش نشانگر آن است که این "جبهه" پیش از آنکه نگران وحدت سازمانهای چپ انقلابی باشد، نگران تاخت و تازهای روحانیت حاکم در عقب راندن "زندگی عرفی" است. "جبهه" دموکراتیک ملی "در چند ماه گذشته در دفاع از آزادیهای دموکراتیک، تلاشهای با ارزشی کرده است. و به این لحاظ سزاوار همه گونه تحسین است، ولی از یاد نبریم که لایه‌های اجتماعی مورد بحث ما نیز بیش از همه افشار جامعه در همین زمینه فعال بوده‌اند. "جبهه" دموکراتیک ملی "که در مقابل لیبرالیسم سرمایه‌داران متوسط مرزی برای لیبرالیسم خرده بورژوازی جدید ایجاد کرده است، بشدت مورد حمله "جبهه" ملی ایران " قرار گرفته. "جبهه" ملی "گرایش به چپ" "جبهه" دموکراتیک "را که گاه بیانگر دمکراتیسم افشار میانی است، با سوءظن می‌نگرد و از این ناراحت است که "جبهه" دموکراتیک "مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک را به زمین باروری برای باغچه‌سازان ایدئولوژی انقلابی در میان لایه‌های متوسط، تبدیل می‌کند. سازمانهای دیگر نیز هستند که تجسم انشعاب از لیبرالیسم جبهه ملی، برای نمایاندن لیبرالیسم خرده بورژوازی جدید هستند. گروه جنبش که بازماندگان هواداران خلیل ملکی و "جامعه سوسیالیستهای ایران" را در خود گرد آورده است، نمونه‌ای از این نوع گرایشها است. این سازمانها و محافل در عین حال که بشیوه "جبهه" ملی از جمهوری اسلامی و از "انحصار طلبی" روحانیت انتقاد می‌کنند، به دلیل تأکید روی سوسیال - دمکراسی، پررنگ‌تر از آن جبهه ملی با آن فاصله دارند. گروههای دیگری از سازمانهای خرده بورژوازی جدید، آنهایی هستند که مرز مشترکی را با خرده بورژوازی سنتی نشان می‌دهند. در یک سوی این طیف مثلاً "نهضت آزادی ایران" قرار دارد که بر مرز مشترک بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی سنتی و جدید تکیه زده، و در سوی دیگر آن، سازمان مجاهدین خلق که نماینده دمکراتیسم انقلابی خرده بورژوازی

می باشد. سازمانهایی که آمیزه‌ای از لیبرالیسم، سنت کرایبی و دمکراتیسم خرده‌بورژوازی را بیان می‌کنند، در میان این دو قطب قرار گرفته‌اند. آی‌ماله طالقانی بهترین نماینده این لیبرالیسم و دمکراتیسم بود. و از این رو سازمانهای مذهبی خرده‌بورژوازی جدید، که مرز خود را با روحانیت مشخص‌تر می‌سازند، بیش از همه خود را زیر حمایت او قرار می‌دادند. در ایدئولوژی و خط‌مشی این سازمانها و گروهها می‌توان بروشنی مشاهده کرد که چگونه خرده‌بورژوازی سنتی به خرده‌بورژوازی جدید استحاله می‌یابد؛ و می‌توان دید که این استحاله چقدر دردناک است. تأکید این سازمانها بر تساوی طلبی و نفرتشان از سرمایه‌داری نشان دهنده ضرباتی است که خرده‌بورژوازی از سرمایه خورده است، در حالی که مرزبندی اینها با سوسیالیسم پرولتاریایی تأکیدی است بر هویت حزبی بورژوازی شان.

حزب توده روایتی دیگر از لیبرالیسم خرده‌بورژوازی جدید ایران است. است. تعبیر این حزب از "سوسیالیسم" به مذاق پاره‌ای از لایه‌های میانی بسیار خوشایند است. حزب توده نمی‌تواند روحیه انقلابی و ستیزنده پرولتاریا را بیان کند و هرگز نماینده ایدئولوژی انقلابی طبقه کارگر ایران نبوده است. سوسیال دمکراسی حزب توده، سوسیال دموکراسی یقه سفیدان یک جامعه زیر سلطه است. در جامعه ما که آرسیتو کراسی کار، هرگز از ابعاد قابل توجهی برخوردار نبوده است، سوسیال دمکراسی حزب توده بیشتر در میان پاره‌ای از لایه‌های میانی مشتری پیدا می‌کند. اما نکته‌ای که درباره حزب توده باید اضافه کرد، این است که حزب توده به دلیل تکیه بر "تحلیل دیپلماتیک" ناگزیر است در تصمیم‌هایش به بدنه حزب متکی نباشد. و از این رو بر خلاف احزاب سوسیال دمکراتیک اروپایی که از سانترالیسم گریزانند، این حزب با استفاده از مفهوم "سانترالیسم دمکراتیک"، نوعی "سانترالیسم بوروکراتیک" تکیه دارد. و برای مانورهای دیپلماتیک و زد و بندهای سیاسی خود همیشه بر آن تکیه می‌ورزد. سوسیال دمکراسی حزب توده، بیش از آنکه بیان‌کننده

گرایش‌های گروه‌های اجتماعی خاصی باشد، سوسیال دموکراسی دیپلماتیکی است که مورد پسند گروه‌های اجتماعی خاصی قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد که حزب توده در ماه‌های چند ماه گذشته، بیشتر بر قدرت‌گرایی عناصر خرده بورژوازی جدید تکیه داشته است. ولی از سوی دیگر با بی‌اعتنایی خود به آزادی‌های دمکراتیک، عرف‌گرایی خرده بورژوازی جدید را جریحه‌دار ساخته است. اگر حزب توده در قماری که آغاز کرده است ببازد (که بنظر ما احتمال چنین باختی زیاد است) بزرگترین ضربه تاریخ طولانی قمارهای سیاسی خود را تجربه خواهد کرد.

#### ۴- سازمان‌های چپ انقلابی ایران:

سخن گفتن درباره سازمان‌های چپ انقلابی که تلاش می‌کنند ایدئولوژی کبیر مارکسیسم - لنینیسم را راهنمای اقدام و فعالیت سیاسی و انقلابی خود سازند، هنوز زود است. به علت براکندگی و اپورتونیسم حاکم بر گرایش‌های گوناگون چپ انقلابی در گذشته، شکل گرفتن یک خط انقلابی مارکسیستی - لنینستی در گذشته با مشکلات زیادی روبرو بوده است. لیکن با اوج‌گیری جنبش انقلابی مردم در دو سال آخر رژیم پهلوی، حرکت اصولی به سوی یک خطی مارکسیستی - لنینستی شتاب برداشت. سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی بعد از قیام بهمن ماه توانستند با شتاب صدقانه و انقلابی در جهت پیوند تشکیلاتی و سیاسی با طبقه کارگر، گام‌های بزرگی بردارند.

تردیدی نیست که اثرات ناگوار کمبود تجربه سیاسی - تشکیلاتی در یک مبارزه انقلابی توده‌ای و بازمانده خطاها و انحرافات گذشته را می‌توان در حرکت چپ انقلابی ایران مشاهده کرد. ولی آنچه امیدبخش است و باید مورد تأکید قرار گیرد قدرت ترمیم و تصحیح مشی گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی صادق می‌باشد. چپ انقلاب ایران هنوز از انحرافات پوپولیستی، اکونومیستی و التقاطی‌گری خرده بورژوازی رنج می‌برد. لیکن دلیلی وجود ندارد که به قدرت انتقادی و تصحیحی آن بدبین باشیم.

همان طور که گفته شد هنوز سخن گفتن درباره سازمانها و گروههای انقلابی چپ بسیار زود است ، و ما دست کم در این نوشته قصد چنین کاری نداریم ، لیکن به دلیل اهمیت و وزن سازمان چریکهای فدایی خلق در بسیج نیروهای چپ انقلابی ناگزیر نکتهای را در مورد این سازمان توضیح می دهیم ؛ سازمان چریکهای فدایی خلق پر شمارترین نیروی چپ انقلابی را دور خود گرد آورده است. در یکسال گذشته لغت " فدائی خلق " در میان مردم مترادف کمونیست فهمیده می شد. همان گونه که در سالهای دهه ۳۰ ، لغت " توده‌ای " مترادف کمونیست به کار گرفته می شد. سازمان فدایی به خاطر مبارزات شجاعانه ضد دیکتاتوری خود و به خاطر شرکت فعال در قیام مسلحانه مردم در بهمن ماه گذشته از اعتبار یک سازمان انقلابی توده‌ای در میان توده‌های زحمتکش جامعه برخوردار است و گاه حتی به عنوان موج شکنی در برابر ارتجاع نلفی می گردد. لیکن متناسب با این اعتبار موضع گیری قاطع سیاسی در نه ماه گذشته از این سازمان دیده نشده است. تضاد میان گستردگی هواداران سازمان و فقدان یک خط مشی روشن سیاسی هر روز حادثر می گردد. اگر سازمان فدائی نتواند این تضاد را بموقع و بدرستی حل کند ، شاید سرنوشت حزب توده ، در دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد در انتظارش باشد ، و بدیهی است که حزب توده امروز بیشترین بهره برداری را از منلاشی شدن و یا حتی از گرایش به راست سازمان فدایی ، خواهد کرد .

۱- آنتونیوگرامشی ، یادداشتهای زندان ، " امیر جدید " .

۲- حساسیت شدید " جبهه" ملی " را نسبت به " جبهه" دمکراتیک ملی "

در این رابطه می توان توضیح داد ، " جبهه" دمکراتیک ملی " که با سازمان

دادن بختهایی از خرده بورژوازی جدید می خواهد نیرو بگیرد ، مانع بزرگی

در برابر تبلیغات جبهه" ملی است .

www.iran-archive.com